

شخصیت و زبان در داستان بلند ریسمان شنی

نقد و بررسی ریسمان شنی اثر خسرو مانی

حقیقتی وجود ندارد؛ هر چه هست، تأویل است
نیچه



حبیب صادقی

و بایسکل سواری که همه را از خواب می‌خیزاند و هیچ‌کس او را ندیده و نمی‌شناسد، در سایه «زاغ مهربانی است که هر شام سروکله‌اش پیدا می‌شود و اختر زیر بال‌های گرمش به خواب می‌رود» (ریسمان شنی) سپری می‌شود. مانی شخصیت اختر را چنین توصیف کرده است: «چهارده‌سالگی اختر تفاوت زیادی با ده‌سالگی‌اش نداشت، قدش چند سانتی بلندتر شده بود و مقداری هم گوشت-موش به شکم و سینه و شانه و رانش اضافه شده بود» که شش ماه از همین جا شروع می‌شود؛ یعنی چهارده‌سالگی از مقداری گوشت-موش و چند سانتی قد بلندتر. اختر کُرگ می‌شود. گوش می‌سپارد و کمین می‌کند. از دیوار خانه‌ها بالا شده وارد خانه می‌شود. زدن، کشتن و بردن، پیشه‌اش می‌شود. اختر در رکاب قوماندان سال‌های شر را یکی پس از دیگری سپری می‌کند تا به «عصر تابستان سال هزارویک» می‌رسد و بابه می‌شود.

مانی بابه‌گی اختر را چنین توصیف کرده است: «پیرمرد چراغ کوچکش را به دست می‌گیرد و پا کشان‌کشان از راه باریک به راه دیگری می‌پیچد. میان دو گور می‌ایستد و چراغش را بالا می‌کند» (ریسمان شنی)؛ یعنی بابه قبرکن شده بود. برای بابه «صبح با بوی مرده آغاز می‌شد» (ریسمان شنی)، بابه روزها قبر می‌کند و شب‌ها در «تختابوت سلیمانی خود تا صدای اولین

ریسمان شنی داستان بلندی از خسرو مانی نویسنده جوان کشور توسط نشر زریاب چاپ و روانه بازار شده است. در ریسمان شنی، کودک خردسالی که هیچ‌کس از نام و نشان، اصل و نسبش خبر ندارد به نام اختر است. اختر در یک شب مهتابی توسط شخصی به نام نصر و که کارش پیمودن کوچه‌ها در تاریکی و پاک‌کاری تشناب‌های مردم است؛ پیدا می‌شود: «بین کوچه کنار جوی، شب‌چی را می‌بیند. شب‌خرد است و چم‌چم‌ک، کمین کرده در تاریک‌ترین جای کوچه» (ریسمان شنی)، نصر و «از دستش می‌گیرد و بلندش می‌کند. بچه آرام است، به راه می‌افتد. می‌رسند به غلتک. نصر و می‌گوید: بنشین روی غلتک، کونش را می‌گذار روی تیب مادر مرده... نصر و می‌ایستد و می‌گوید: چیزی نشده، این را یافتم می‌برمش اتاق» (ریسمان شنی).

داستان زندگی اختر با نصر و این‌گونه شروع می‌شود که «شام هر روز به راه می‌افتند، نصر و پیش و اختر پشت سر، اول‌ها می‌نشیند بین غلتک، کنار تیب قهوه‌ای. پس‌انتر، پابه‌پای نصر و به راه می‌افتد. پس‌انتر از آن، غلتک به دست پیش پیش نصر و حرکت می‌کند و کوچه به کوچه منزل می‌زند» (ریسمان شنی). سال‌ها شخصیت‌های داستان هر یک اختر، نصر و با بودن‌بودن عبدالقصاب، کریم نانوی، یارمحمد نجار، قدوس شاگرد یارمحمد قصاب، پیرمرد نسوار فروش، قوماندان جمعه، اکبر

خسرو مانی در ریسمان
شنی، با انتخاب
لحظات نابی از زندگی
شخصیت، کوشش
کرده تا از طریق روایت
این لحظات خاص
زندگی فردی- اجتماعی
یک گروه انسانی را در
یک پیوستار زمانی-
مکانی خاص به نمایش
بگذارد.

خروس و بانگ اولین گاو در غبار حافظه‌اش، بال گرم پرندۀ ای
را به یاد می‌آورد که به صورتش پهن می‌شد، اربابۀ کوچک تعفن
فروش، خر گمگینی را که شروع رؤیای شیطانی بود، تنهایی
در راه میان گورها، همزمانی بوی سیب گندیده و بوی تازه‌ترین
مرده با چای عصر تابستان، ریسمان نامرئی کشیده شده از خم
کوچه‌ای تاریک تا ستون معبد متروک در دامنه گورستانی؛
کابوس زندگی بابه، به تعداد شب‌های قبرستان تکرار می‌شود
تا اینکه «بابه گفت همه چیز را به یاد دارد و پشیمان نیست، از
هیچ چیز، دین محمد داد زد که تنها آب می‌تواند شر گذشته را
بشوید. بابه گفت نمی‌خواهد هیچ چیز گذشته را بشوید. کودک
آزاد است هر جا که دلش خواست گه کند»، بدین ترتیب تناسخ
آغاز می‌شود؛ یعنی بابه کودک می‌شود و نصرو می‌گوید «این
را یافتیم می‌برمش اتاق» (ریسمان شنی)، اختر با مقداری
گوشت- موش و چند سانتی قد بلندتر گرگ می‌شود. گرگ
در «عصر تابستان سال هزارویک» بابه می‌شود. بابه، اختر،
گرگ بابه، اختر گرگ، بابه...

خسرو مانی با نوشتن چهار کتاب نشان داده است که
شیوۀ نوشتن و جهت فکری اش مختص به خودش بوده و
چه بسا که خودش و برای خودش نوشته است. با این حال
در جای جایی از آثار خود تلاش کرده تا به نمایش و
رازگشایی بخشی از پیرامون خویش نیز پردازد.
خسرو با استفاده از اقتصاد زبان و کلمه و همچنین
برهم زدن مرزهای حقیقت و واقعیت و قوانین زمان
مکان، واقعیت قراردادی، موجود، را به
بازی گرفته، دریافت خواننده را

زندگی شخصیت، کوشش کرده تا از طریق روایت این لحظات
خاص زندگی فردی- اجتماعی یک گروه انسانی را در یک
پیوستار زمانی- مکانی خاص به نمایش بگذارد. اختر آن
هنگام که از چهرۀ کودک معصوم می‌براید تا در چهرۀ آدم
بی‌بندوباری ظاهر شود وانگهی از مرغ همسایه نیز نمی‌گذرد تا
اینکه بابه غرق در رؤیا و تخیل خاطرات گذشته است؛ هر کدام
نشان‌دهنده یک آن داستانی در یک پیوستار زمانی- مکانی
مشخص است.

وقایع و بازنموده‌ها در این اثر، از سنت پویایی و اندام‌وارگی
معمول که به دنبال ارائه کلیت جامعه با مبنای نظری تعریف‌پذیر
باشد پیروی نکرده است. نویسنده تلاش کرده تا از ظرفیت‌های
انعطاف‌پذیر هر یک از عوامل و بازنموده‌ها استفاده کرده به آنها
ماهیتی منحصر به فرد بدهد. تلاشی که گاه به فرجام بوده است
و گاه نافرجام. از متعارف‌گرایی دوری جسته، شکل و زبان را به

بنیاد انجمن

تاسیس ۱۳۹۴

هنرمندانه و خلاقانه به تمسخر بگیرد.

به رعایت قراردادهای، قوانین و عناصر، ساختار در
نگارش متن، تعهد و التزام چندانی نداشته، ذهن و عملش
بیشتر متکی بر «فراگیر»، دگرگونی، حرکت و ناپایداری است.
نوشتار خسرو مانی ویژگی‌های متمایزکننده بسیاری دارد.
این در حالی است که قصه روایت داستان زندگی ملال‌آور
شخصیت داستان، ارتباط آن با وقایع و رخدادها، معاصر،
فاصله بین این دو به نحوی بازنموده شده و کلیتی را ایجاد
کرده‌اند که این کلیت واحد، توان و قدرت جایگزینی کمی با
زندگی واقعی دارد.

خسرو مانی در ریسمان شنی، با انتخاب لحظات نابی از

هدف القای معانی جدید درمی‌آمیزد. نویسنده به دنبال پردازش
است و از واقعیت محض گریزان؛ لذا وقایع و بازنموده‌های
ظریف‌تر و بنیادی‌تر اعتبار پیدا می‌کنند.
آنجایی که بارت می‌گوید: «من مجذوب زبان می‌شوم؛ زیرا
زبان بر من زخمه زده یا مرا می‌فریبد» (رولان بارت، ۱۳۸۲،

۶۰)، با توجه به گفته بارت، نویسنده در ریسمان شنی، زبان به واسطه ارتباط تنگاتنگ و ارگانیک با بازنمودها و وقایع ناتمام، زمان حال بی‌پایان، که در ذات خود دارای خصوصیت تکاملی است، به ویژگی دیگری که بی‌ارتباط با خصیصه تکاملی نبوده، نافرجامی معنایی و عدم تعیین، دست یازیده است. زبان «ریسمان شنی» خشک و نالطیف؛ با این حال جذاب، گیرا و دارای کشش است. به صورت کلی در نوشته‌های خسرو مانی مخصوصاً در داستان بلند ریسمان شنی، زبان و متن از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده، بیشترین دغدغه نویسنده را به خود اختصاص داده‌اند. دیدی متفاوت و استفاده نامتعارف از واژگان و ترکیب آنها، خلق مفاهیم و واژگان جدید یک نوع خلاقیت و نوآوری در ریسمان شنی محسوب می‌گردد.

چند مفهومی موجود در بازنمودها و کلیت روایت، روابط جدیدی را بین موضوع و زبان ایجاد کرده است؛ یعنی چند مفهومی درونی و بیرونی که مرجع و خاستگاه آن اندیشه آزاد و تجربه شخصی است. با این حال زبان روایت با تمام ایجاز و قدرتی که دارد گاه‌به‌گاه به دام زیاده‌گویی و توضیح می‌افتد؛ مثلاً «زمستان نضرو: اولین نیشک‌های سرما که به پشت و پهلویش می‌خورد

دوتا می‌شود، نیمه آدم، به همین آسانی)) (ریسمان شنی)، «شام روز از کار برمی‌گردد و سر کوچه، وسط سهراب خاکی، ناگهان نیشک‌های سرما به جانش می‌افتند، شانه‌هایش شل می‌شوند و به پایین لم می‌کنند، سر به دنبال شانه‌ها، دست‌ها از پادرازتر)) (ریسمان شنی)، «نم می‌زند، تر می‌شود، لایه نر می‌می‌سازد، می‌چسبد یا به طرف خود می‌کشانند)) (ریسمان شنی)، «زمین در ماه بزغاله نر بی‌رحم است. از سوراخ کوچک در، کوچه اندوه زده به نظر می‌رسد. ارا بهرانی دوان دوان به آخر کوچه می‌رود...)) (ریسمان شنی).

بازی‌های خوب زبانی، واژه‌سازی با استفاده از ترکیب واژگان معمول و رایج زبان گفتاری و نوشتاری از دیگر خصوصیات منحصر به فرد خسرو مانی است؛ مثلاً «سطلی لبالب از آب یخ‌شکن به روی آتش عبدل ریخته شد... از زینه‌های کج و موج بالاخانه قوماندان تا خانه امیرلنگ و از خانه امیرلنگ تا خانه مرحوم باقی خان و از انحنای آن تا راه خاکی... آن دو دوباره در پناه سنگ نشستند و به صداهای عصر تابستان سال هزارویک روز گوش سپردند... و فروتر رفت در تختابوت سلیمانی خود تا صدای اولین خروس و بانگ اولین گاو» (ریسمان شنی).

دیدگاه فلسفی - ادبی بازنموده شده در ریسمان شنی، برخلاف آنچه نویسنده در ابتدا و در تبیین مفهوم زمان و گسستگی زمان بیان کرده و ذهن خواننده را به سوی قرآنی از دیدگاه فلسفی - ادبی ترکیبی، بورخس و هربرتی، سوق می‌دهد، با این حال در متن و کلیت اثر، پیوستگی‌ها و درهم‌تنیدگی‌های موجود و بازنمایی رابطه شناساگر و شناخته‌شده «انسان و هستی» خواننده را به سمت دیدگاهی سوق می‌دهد که بیشتر خاستگاه کانتی دارد تا بورخسی - هربرتی زیرا در این اثر نه از متافیزیک ناملموس، ابزار کار بورخس برای تبیین واقعیت، خبری هست و نه از عینت‌گرایی و تجربه عینی در مفهوم هربرتی آن. رابطه متقابل زمان و مکان در پیوستار زمانی - مکانی مختلف اهمیت بسزایی یافته و باعث باروری گذشته توسط انگاره‌های نو شده است. انگاره‌هایی که گذشته را با هزینه زمان معاصر، زمان بی‌آغاز و بی‌پایان، بازنمایی می‌کند.

شخصیت اصلی داستان، اختر، گریگ و باب، در زمان حال نافرجام بین گذشته و آینده معلق بوده تکیه‌گاه گذشته‌ای را که ریشه در شن و باد دارد در آینده جست‌وجو می‌کند. نویسنده با روی آوردن به موضوعات نافرجام و باز نمود آنها تلاش کرده با بهره‌گیری از خصلت فی‌البداهه بودن زمان حال بی‌پایان مانع ایستایی و انجماد وقایع و بازنمودها شود. شخصیت‌ها از اختر گرفته تا باب در جایگاه شخصیت محوری و اصلی شخصیت‌هایی تکوین یافته و شکل گرفته هستند. هیچ مسیر تکاملی و تحولی برای آنها قابل تصور نیست. شخصیت‌هایی که به کمال رسیده‌اند و جریان شکل‌گیری آن خاتمه یافته، تبدیل به شخصیت‌های پیش‌ساخته می‌شوند. چنین شخصیت‌هایی بیشتر به انگاره‌های دور و گذشته تعلق

در متن و کلیت اثر، پیوستگی‌ها و درهم‌تنیدگی‌های موجود و بازنمایی رابطه شناساگر و شناخته‌شده «انسان و هستی» خواننده را به سمت دیدگاهی سوق می‌دهد که بیشتر خاستگاه کانتی دارد تا بورخسی - هربرتی زیرا در این اثر نه از متافیزیک ناملموس، ابزار کار بورخس برای تبیین واقعیت، خبری هست و نه از عینت‌گرایی و تجربه عینی در مفهوم هربرتی آن.

در ریسمان شنی
هویدایی کامل انسانی
به چشم نمی خورد.
هویدایی که اشاره
به کیفیت زیست
اجتماعی داشته و
تأکید آن بر زیستن
برای دیگری و جمع
است. مفهوم انسانی
شخصیت انسان، در
این داستان، انسانی
منزوی در جامعه
مردسالار است که
بریده از اجتماع، تنهای
تنها در سکوت خود،
برای خود، زیست
می کند.

پیدا می کنند تا زمان حال بی پایان سیال که همه چیز را چون
خود سیال، نا تکمیل و تحول خواه می طلبد.

این ذهنیت که در ریسمان شنی تحول و رشد شخصیت از
اختر به گرگ و از گرگ به بابه به وقوع پیوسته است، شاید
عده ای را قانع سازد؛ ولی با وجود این باید یادآور شد که هر کدام
از این مراحل و شخصیت های ارائه شده هر کدام تابلویی
است گزیده برداری شده از شخصیت های بسیار آشنا در جهان
رمان های تاریخی و داستان. شخصیت های کلیشه ای چون
پیرمرد فقیر، بیچاره و رانده شده در پایانه عمر - کامل ترین شان
پیرمرد خنزرینزری صادق هدایت در بوف کور، پسرک گدا
و فقیر رانده شده در سرک رمان های تاریخی که از یک سفر
تاریخی به زمان حال بی پایان، در حال تکامل، رسیده و پس
از یک تعامل نافرجام با بی کرانگی واقعیت معاصر به سمت
بی کرانگی نافرجامی دیگر، آینده، در حرکت است.

این شیوه گزینش و بازنمایی شخصیت و تطابق کامل
شخصیت با جایگاه و سرنوشتی از پیش تعیین شده، شخصیت
را به شخصیتی معین تبدیل کرده ارتباط آن را با زمان حال
بی پایان و آینده که زاینده امیال و آرزوهای تحقق نیافته،
ظرفیت ها و استعدادی کشف نشده و تأثیرگذار بر کنش و رفتار
شخصیت و تضاد شخصیت با خود است را در پایین ترین حد
ممکن قرار می دهد. شخصیت انسانی شخصیت اصلی داستان
در گرو قالب تاریخی - اجتماعی گرفتار شده است. قالبی که
بتواند همه استعدادهای فرد و نیازهای انسانی او را تکاپو کند و
فرد، شخصیت باز نمود شده، بتواند آن قالب را لبالب کند، کم
نیآورد و سر زیر هم نشود، برای خواننده امروزی قابل پذیرش
نیست.

اصولاً چنین قالبی وجود نداشته و قابل تصور هم نیست؛
چون همواره بخشی از نیازها و ظرفیت های تحقق نیافته انسانی
برای آینده محفوظ است و برای آینده باقی می ماند و جای
تحقق آن نیز در آینده خواهد بود. باید قبول کرد که واقعیت
موجود در داستان، تنها یکی از چندین قرانت موجود از واقعیت
است. واقعیت، ارائه شده موجود، مطلق و اجتناب ناپذیر
نبوده چه بسا در درون این واقعیت احتمال وقوع شکلی دیگر
از واقعیت نیز موجود باشد. بنابراین از گزینش و بازنمایی
این گونه شخصیت ها تا حد ممکن باید اجتناب کرد؛ زیرا این
شیوه گزینش اشاره و تأیید تلویحی و به نوعی پذیرش قالبی
و ارائه شخصیت های تاریخی - قالبی تثبیت شده داشته و
بازنمایی شخصیت تاریخی در قالب زمان سیال حال معاصر
را با چالش ها و تهدیدهای بسیار مواجه کرده و با کوچک ترین
سهل انگاری، شخصیت باز نمود شده با تمام ظرفیت های
موجود آن در کاسه زمان حال بی پایان که بستری است بکر برای
تخیل آزاد و تجربه فردی، به دام شخصیت های تاریخی - قالبی
گرفتار می شود.

از طرفی، پردازش این چینی و تأکید بر دیدگاه فردی، مزایا
و ظرفیت های بی شماری دارد که خسرو از این ظرفیت ها بهره
لازم را گرفته است. شکل گیری فرمی جدید از ارتباط با خود
که در گستره ذهن فلسفی نویسنده شکل گرفته است. ارتباطی
که سرانجامش تک صدایی است، تنها صدا، صدای فرد است با
من خاص فرد. در اینجا است که حوادث و ماجراهای خصوصی
فرد اهمیت پیدا کرده و قایع مهم زندگی فرد از دوره های مختلف
دست چین می شوند، تا از درون آن فرد بتواند با خود آگاهی
تمام، پشتوانه ای برای خود و فلسفه زیست خود یافته، روایتی
منحصربه فردی از بودن خویش ارائه کند.

آنچه خسرو در ریسمان شنی انجام داده است، وجه بارز
و مشخص این نوع روایت فناپذیری آن است. اهمیت اشیا،
حوادث و باز نموده ها از آن ستانده می شود. بودن و نبودن
اهمیتی ندارد؛ مثلاً «آنجا که او به دنیا آمده، نه به دنیا آمدن مهم
است و نه از دنیا رفتن» (ریسمان شنی)، این قرار نویسنده با
خواننده و مخاطبش است. همه چیز فانی، گذرا و نابود شدنی
است و انسان موجودی بی نهایت تنهاست.

در ریسمان شنی هویدایی کامل انسانی به چشم نمی خورد.
هویدایی که اشاره به کیفیت زیست اجتماعی داشته و تأکید آن
بر زیستن برای دیگری و جمع است. مفهوم انسانی شخصیت
انسان، در این داستان، انسانی منزوی در جامعه مردسالار است
که بریده از اجتماع، تنهای تنها در سکوت خود، برای خود،
زیست می کند. تمامیت و کلیت انسان پویا را که از خاستگاه
اجتماعی و مردمی شخصیت برمی خیزد از دست می دهد.
روایت زندگی نامه شخصیت، بیشتر افشای شخصیت در یک
پیوستار زمانی، مکانی است تا با باز نموده لحظات رشد و
تکامل شخصیت، افشاگری ها بتواند شخصیت ایجاد کنند،
بدون افشاگری شخصیتی وجود نخواهد داشت. شخصیت ها،
شخصیت هایی از پیش تعیین شده اند که بر پایه همین اصل به
شکل معینی تبارز پیدا کرده اند و نقش نویسنده گاه در حد وسیله
و ابزاری برای آشکار سازی شخصیت بازتاب داشته است.

ویژگی های افراد فاقد توالی زمانی است، می توان این
ویژگی ها را در زمان های گوناگون آشکار کرد. خود شخصیت
رشد نداشته و تغییر نمی کند بلکه صرفاً حرکتی نسبی - تکاملی
دارد؛ بنابراین فرایند افشای شخصیت منجر به تغییر واقعی
نشده بلکه صرفاً به یک پایان بخشی ختم شده است.

باختین می گوید که «زمان حال با به اصطلاح «تمامیت»
خود، اگرچه هرگز تمامیتی بر آن مترتب نیست، ذاتاً و اصولاً
فاقد قطعیت است. تداوم، لازمه این زمان است. زمان حال
به سوی آینده در حرکت است و هر چه پویاتر و آگاهانه تر به
سمت آینده حرکت کند، قطعیت نداشتن آن محسوس تر و
اجتناب ناپذیر تر می شود؛ بنابراین هنگامی که زمان حال، بدل به
کانون جهت گیری انسان در جهان و زمان شود، جهان و زمان،



کمال خود را چه به‌طور کلی و چه در اجزا از دست می‌دهند. در این صورت الگوی زمانی جهان، تغییری اساسی می‌کند. در جهان نو، هیچ‌گفتمان نخستین، گفتمان آرمانی، وجود ندارد و حرف آخر هنوز بر زبان رانده نشده است» (میخائیل باختین، ۱۳۹۱: ۶۵).

تکرار و بیهودگی در زمان گسسته و بی‌مقصد ریسمان شنی در این عبارت به خوبی قابل رؤیت است: «جیب روسی و پیگپ‌های قوماندان جمعه که از جاده عمومی می‌گذشتند، عصر می‌شد. عبدل گوشت مانده را داخل دکان می‌برد و در پلاستیکی می‌پیچاند. می‌آمد دهان دکان و کنار کنده می‌ایستاد. پسان‌ها، یارمحمد می‌آمد پیشش. بایسکل جاپانی‌اش را به در دکان تکیه می‌داد و یک پیاله چای سیاه می‌خواست... روزها و هفته‌ها و ماه‌ها می‌گذرد و زنگ بایسکل قضا نمی‌شود. لحظه‌ای است که تکرار می‌شود، مثل چرس‌های شامگاهی نصر و یا خواب‌های خرسی اختر» (ریسمان شنی).

سخن اخیر اینکه اگر نویسنده در صحافت کتاب دقت بیشتر می‌کرد، بهتر بود؛ مثلاً بی‌توجهی و سهل‌انگاری نویسنده در قسمت ویراستاری، پالایش متن و توجه به علائم نگارشی و سجاوندی و... از اهمیت برخوردار است؛ زیرا که برای درک و فهم بهتر متنی با خصوصیات «ریسمان شنی» بسیار ضروری بوده و می‌توانستند در انتقال اطلاعات و خوانش آسان‌تر متن نقش به‌سزایی داشته باشند. خلط زبان گفتار و نوشتار، عدم توجه در کاربرد ویرگول، نقطه و ویرگول، بعد از «و»، «و» بعد از نقطه، ویرگول و نقطه و ویرگول، از مهم‌ترین و شایع‌ترین مشکلات موجود در ریسمان شنی است.

با تمام اینها خسرو مانی با انتشار ریسمان شنی نشان داده است که از نگاه و شیوه نوشتار متفاوتی برخوردار است. حضور خسرو مانی در فضای ادبیات روزمرگی، عقیم و گرفتار در فضا و جو حاکم بر جامعه افغانستانی که کمتر متاعی برای عرضه دارند غنیمی ارزشمند است. اگر او را از آوانگاردها به حساب نیارویم، مسلماً در گروه آثانی که در فضای عمومی ادبیات قلم و قدم می‌زنند و تمام هنرشان باز نمود وضعیت موجود است، نیز نمی‌توان قرارداد.

با آرزوی موفقیت‌های بیشتر برای خالق ریسمان شنی.



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

منابع

۱. باختین، میخائیل. (۱۳۹۱). تخیل مکالمه‌ای - جستارهایی درباره رمان، رؤیا پورآذر. چاپ سوم. تهران: نشر نی.
۲. بارت، رولان. (۱۳۸۲). لذت متن. پیام یزدانجو. تهران: نشر مرکز.